

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)
علمی - پژوهشی
سال چهارم - شماره چهارم - زمستان ۱۳۹۰ - شماره پیاپی ۱۴

تاملی در موضوعات، صورت، ساخت و سبک شطحیات صوفیه

(ص ۴۲ - ۲۷)

علیرضا اسدی^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۳/۴

تاریخ پذیرش قطعی: ۹۰/۵/۸

چکیده:

شطحیات صوفیه، از تراث ادبیات عرفانی فارسی است که از قرن سوم با ماجرای بر دار کردن حسین بن منصور حلاج (م. ۳۰۹.ق) و ممنوعیت یافتن چنین سخنانی، در معرکه آراء صوفیه قرار گرفت و رد یا پذیرش آن توسط فرق صوفیه، به نحوی نمادین خبر از مبانی معرفت‌شناسی آنها میداد. شطحیات صوفیه علیرغم کثرت مضامین در دسته‌های موضوعی خاصی قابل تقسیمند که مهمترین آنها دعاوی مختلف و طعن و بی‌حرمتی به دینی هستند. از منظر سبک و ساختار نیز میتوان آنها را در الگوهای چندی جای داد. نیز به لحاظ فرم زبانی و تصاویر. چنین بررسی‌هایی شاید بتواند ما را در شناخت بیشتر شطحیات یاری کند.

کلمات کلیدی:

شطح، موضوعات شطح، ساختار شطح، نثر عرفانی.

مقدمه :

۱ - دکتر زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تربیت مدرس pirsavarani@gmail.com

در فرهنگهای قدیمی عربی از جمله «لسان العرب»، «قاموس المحيط»، واژه شطح، به فتح شین یا شین و طا، وجود ندارد، و تنها در «تاج العروس» زبیدی، در توضیحات مدخل شِطْح به کسر اول و تشدید ثانی (به معنای صوتی برای راندن بزغاله) به معنی صوفیانه آن اشاره شده است. مؤلف فرهنگ مذکور در این باره آورده است: «ابوالحسن الیوسی، استادام، در حاشیه الکبری و شیخ النوسی، کلمه الشطحات را آورده اند، اما من در کتب لغت به لفظ شطحات برخورددم، ظاهراً لفظ عامیانه‌ای است که در میان متصوفه رایج است» و سپس شطحات را اینگونه تعریف میکند «شطحات... عبارت از کلماتی است که در حالت غیبویت و غلبه شهود حق تعالی، در حالی که در آن حال [عارف] از هیچ چیز جز حق آگاهی ندارد، صادر میشود مانند «قول انا الحق» و «لیس فی الجبتي الی الله» و امثال آن» (تاج العروس، ذیل شطح).

برخی از محققان معتقدند شطح واژه‌ای سریانی و دخیل در زبان عربی است (نک. به حافظ‌نامه، خرمشاهی، ج ۲، ص ۱۰۳۴ و ملاحظاتی درباره شطح و معانی آن، جوکار، ۶۵-۴۶) جرجانی در کتاب تعریفات، در تعریف شطح آورده است: «شطح: عبارت از کلمه‌ایست که از آن رایحهٔ رعونت و دعوی برمیخیزد و از اهل معرفت به اضطراب و اضطراب صادر میشود و از لغزشهای محققین است» (التعریفات، ذیل شطح) در کتب متقدم صوفیه، از شطح، نخستین بار در کتاب اللمع از ابی نصر سراج طوسی (د. ۳۷۸ ق.)، سخن به میان آورده شده است.

در کشف المحجوب، هجویری در باب سماع، اشارت را به همان معنای شطح به کار برده است، آنجا که مینویسد «جمله برخاستند به تواجد و زعقه‌های خوش میزدند و اشارتهای لطیف میکردند و من به تعجب حال ایشان مانده بودم و خوشی وقتشان» (کشف المحجوب، ۶۰۰-۵۵۹ و نیز تعلیقات، عابدی، ۹۲۸)

خواجه عبدالله انصاری در طبقات هروی صص ۷۶ و ۲۱۰ و روزبهان در شرح شطحیات صص ۱۳۲ و ۵۶۰ اشارت را معادل با شطح نیز به کار برده‌اند.

در کتب عرفانی غالباً از منظر معرفت‌شناسی به گزاره‌های شطح پرداخته شده است و اجمالاً در مواجهه با آن، میان صوفیه، سه گرایش عمده وجود دارد:

- ۱- آنها را نقل قولهای بی‌اعتباری میدانند که به صوفیه نسبت داده شده و در صورت مستند بودن نیز چنین سخنانی را نتیجهٔ عدم بلوغ، دیوانگی یا مستی میدانند.
- ۲- به آنها به عنوان بازنمایی‌هایی صحیح از حالات روحی نگریسته‌اند که علیرغم این، به سبب ظاهر غیرمشروعشان، اظهار آنها صواب نیست.

۳- آنها را بیان عمیقترین نحو ارتباط با حق میدانند. (روزبهان بقلی، ارنست: ۳۶۳)

درباره جایگاه شطح در معرفت عرفانی و دینی، در منشاء چنین سخنانی و تفسیر و تاویل آنها سخنانی گفته شده اما غالباً به سبب دوری مفسر و منقد از این تجربیات، محتوایی تکراری و بی‌روح دارد، یا به سبب بین‌ناپذیری ذاتی تجربیات عرفانی، کمیت زبان از حمل معانی آن بازمانده. به مصداق «آنجا که عقاب پر بریزد از پشه‌لاغری چه خیزد» ما در این مختصر از بحث‌های معرفت‌شناسی معذور بوده و سعی داشته‌ایم از زاویه دیدی بیرونی و توصیفی و با تسامح در عنوان، پدیدارشناسی، نگاهی به موضوعات و صورت و ساخت شطحیات صوفیه بیندازیم. عمده اقوال استخراج شده در این مقاله از کتابهای «تذکره الاولیاء» عطار، «کتاب‌النور» (دفتر روشنایی) «شرح شطحیات» شرح شطحیات، و «حسنات العارفین» داراشکوه بوده است. دو کتاب اخیر، در واقع مجموعه‌ای از شطحیات صوفیه هستند. بنابراین در تعیین اینکه چه سخنانی نزد صوفیه، مصداق شطح هستند کار ما را آسان کرده‌اند.

قسم اول موضوعات شطحیات صوفیه

۱. اتحاد، یکی شدن با خداوند و دعوی الوهیت

- ابوالحسین نوری: «نوری درخشان دیدم در غیب، پیوسته در وی نظر میکردم، تا وقتی که من همه آن نور شدم» (تذکره‌الاولیاء، ج ۲: ۴۹)
- حلاج: «عجب دارم از تو و از من، فنا کردی مرا از خویشتن به تو. نزدیک کردی مرا به خود، تا ظن بردم که من توام و تو من». (شرح شطحیات: ۳۸۷)
- ابویزید روزی در صومعه بود. یکی بیامد و گفت: «ابویزید فی‌البیت؟» فقال ابو یزید: «هل فی‌البیت الا الله» (کشف‌المحجوب: ۳۸۰)
- بایزید: «منم نه منم، برای آنکه من اویم، و منم او اوست». (شرح شطحیات: ۱۳۵)
- شبلی: «چون من سخن میگویم و سخن خود را میشنوم، جز من در این جهان و دیگر جهان کیست؟». (مصائب حلاج، ماسینیون: ۵۹)
- [ابا عبدا... این جابان گوید:] «روزی نزد شبلی رفتم در سال قحطی و به او سلام کردیم. پس هنگامی که برخاستیم تا خارج شویم به ما گفت: مرو، انا معکم حیث ما کنتم، انتم فی رعایتی و کلایتی» (اللمع: ۳۹۶)
- بایزید: «سی سال خدای را جستم، پس دانستم که من اویم. پنداشتم که من او را میجویم و او بود که مرا میجست». (دفتر روشنایی: ۸۲)
- ابوالحسن خرقانی: «مصطفای وقتم و خدای وقتم». (تذکره‌الاولیاء، ج ۲: ۲۱۱)

- نقل است که وقتی جماعتی به سفری همی شدند، بدو [خرقانی] گفتند: «ما را دعائی بیاموز تا اگر بلایی پدید آید، آن دفع شود». شیخ گفت: «چون بلا به شما روی نهد از ابوالحسن یاد کنید» (همان، ۲۰۳)

- احمد غزالی: «فریضة ما خدا بودن است و سنت ما رسول بودن» (حسنت‌العارفین: ۳۱)
 - ابویزید: «مثل من در آسمان و زمین نبینی» (شرح شطحیات: ۱۳۴)

۲. ادعا: که خود شامل دعاوی مختلف میشود

الف: ادعای برابری یا برتر بودن از پیامبران

- [ابوالعباس قصاب] گفت: «وطاء من بزرگ است از او باز نگردم، تا از آدم تا محمد، در تحت وطای من نیارد» (تذکره‌الاولیاء، ج ۲: ۱۸۶)

- منکری، حسین منصور را معارضه کرد. گفت: «دعوی نبوت میکنی». گفت «آف بر شما باد! که از قدر من بسی واکم میکنی!» (شرح شطحیات: ۴۳۹)

- ابویزید: «بنده نرسد به مقام حقیقت، تا آنچه خداوند - عزوجل - از قرب خویش به محمد داد و از مناجات خویش به موسی و از خلّت خویش به ابراهیم و از عزت خویش به عیسی - علیهم السلام - بیابد.» (شرح شطحیات: ۱۱۲)

ب: ادعای برتری از خلائق

ابوالحسن خرقانی: حق تعالی - مرا فرمود که «تو را به بدبختان ننمایم، با آن کس نمایم که من او را دوست دارم. اکنون مینگرم تا که را آورد...» و گفتم: «الهی نزدیک خود بر» - از حق تعالی ندا آمد که: «مرا بر تو حکم است تو را همچنان میدانم تا هر که من او را دوست دارم بیاید و تو را ببندد و اگر نتواند آمد، نام تو را بشنوانیم تا تو را دوست گیرد که تو را از پاکی خویش آفریدم. تو را دوست ندارند جز پاکان» (تذکره‌الاولیاء، ج ۲: ۲۱۷)

- همو: «من از هر چه دون حق است زاهد گردیدم. آن وقت خویشتن را خواندم. از حق جواب شنیدم. بدانستم که از حق درگذشتم. لبیک اللهم لبیک زدم، محرم گردیدم، جمع کردم، در وحدانیت طواف کردم. بیت المعمور مرا زیارت کرد کعبه مرا تسبیح کرد، ملائکه مرا ثنا گفتند، نوری دیدم که سرای حق در میان بود چون به سرای حق رسیدم زان من هیچ نمانده بود» (همان، ۲۱۸)

- همو: «روی به خدا باز کردم و گفتم: این یکی شخص بود که مرا به تو خواند و آن مصطفی بود - علیه السلام - چون از او فرو گذری همه خلق آسمان و زمین را من به تو خوانم» (همان، ۲۲۶)

ج: ادعای شفاعت خلق

- خرقانی: «خدای - تعالی روز قیامت گوید بندگان مرا شفاعت کن گویم رحمت زان توست بنده زان تو...» (همان، ۲۳۰)
- [ابو سعید ابالخیر] گفت: «فردا صد هزار باشند بی طاعت، خداوند ایشان را بیامرزد.» گفتند: «ایشان که باشند؟» گفت: «قومی باشند که سر در سخن ما جنبانیده باشند.» (همان، ۳۳۵)
- [خرقانی] گفت: «روز قیامت من نه آنم که زیارتیان خویش را شفاعت کنم که ایشان خود شفاعت دیگران کنند.» (همان، ۲۲۵)
- [همو] گفت: «هر که استماع سخن ما کرد و کند، کمترین درجتش آن بود که حسابش نکنند فردا» (همان، ص ۲۲۵)
- د: ادعای آگاهی از غیب
- حلاج: «من بینم بهشت و دوزخ با املاک عرش و کرسی» (شرح شطحیات: ۴۲۱)
- بایزید را گفتند که حق را لوح محفوظیست ما و علم همه چیز دروست. گفت: «من جمله لوح محفوظم» (همان، ۱۳۹)
- [یوسف بن حسین رازی]: «من دانم که نزول عیسی کی بود، و خروج مهدی کی و از کدام قبیله عیسی زن کند، و چه از پشت او پدید آید.» (شرح شطحیات: ۱۹۲)
- ه: ادعای رؤیت خداوند
- حلاج: «شاهد شدم مولای خود را عیناً» (شرح شطحیات: ۴۱۷)
- حصری: «کجااند محبان که دعوی میکنند تا محبان حقیق - جل اسمه؟ بگو تا او را کی دیدی؟ و در کدام موضع دیدی؟ و در کدام مجلس دیدی؟ تا او را دوست داشته‌ای.» (همان، ۵۸۷)
- ... وقتی [ابوحزمه بغدادی] میگفت: «رب العزه را دیدم، جهرأ، مرا گفت: یا حمزه! لا تتبع الوسواس و ذق بلاء الناس.» (تذکره‌الاولیاء، ج ۲: ۲۶۰)
- و: ادعای انجام امور فراتر از توان انسان
- [خرقانی] گفت: «عرش خدا بر پشت ما ایستاده بود. ای جوانمردان نیرو کنید و مرد آسا باشید که بارگران است.» (تذکره‌الاولیاء، ج ۲: ۲۱۳)
- [خرقانی] ابوسعید را گفت: «فردا به قیامت در میا که تو همه لطفی، تاب نیاری. تا من نخست بروم و فزع قیامت بنشانم، آنگاه تو درآی.» (همان، ۲۰۶)

- [شبلی] تکه نانی از دست انسانی گرفت و آن را خورد، سپس گفت: «نفس من اینست، از من تکه‌ای نان طلب میکند اما اگر قلب من به عرش و کرسی متفاوت کند، آن دو میسوزند.» (سراج، ۳۹۷)
- [خرقانی] گفت: «اینجا نشسته باشم، گاه گاه از آن قوت خداوند چندان با من باشد که گویم: دست برگنم و آسمان از جای بگیرم و اگر پای بر زمین زخم به شیب فرو برم، و گاه باشد که به خویشتن بازنگرم، روی با خدا کنم و گویم با این تن و خلق که مرا هست، چندین سلطنت به چه کار آید؟» (تذکره‌الاولیاء، ج ۲: ۲۱۴)
- ز: ادعای رفتن به عالم غیب
- بایزید: «چشمان خلق مرا چنان مینگرد که همانند ایشانم. اگر مرا بدان صفت که در غیبه، ببیند، از دهشت بمیرند» (دفتر روشنایی: ۹۵)
- بایزید: «مرا با خویش به جایگاهی برد که همه خلق را از میان دو انگشت من، به من نشان داد.» (همان، ص ۹۶)
- [خرقانی]: «آن کس که از او چندان راه بود به خدا که از زمین تا آسمان و از آسمان تا عرش و از عرش تا به قاب قوسین و از قاب قوسین تا به مقام نور، نیکمرد نبود اگر خویشتن را چند پشه‌ای فرا نماید.» (تذکره‌الاولیاء، ج ۲: ۲۱۳)
- ابوموسی گفت: بایزید را گفتم: «شب را چون به روز آوردی؟» گفت: «آنجا که منم] شب و روزی نیست، شب و روز از آن کسی است که گرفتار صفات است و مرا صفتی نیست.» (دفتر روشنایی: ۸۳)
- ۳. شرک و کفر**
- اگر چه به عقیده اکثر صوفیه این سخنان معنی برحق و موحدانه‌ای دارند، اما ظاهر آن برای اهل شریعت، کفر آمیز محسوب میشود و احتیاج به تاویل دارد.
- [حلاج] در بلا و نعمت اشارت کرد، چون پرسیدند از آن هر دو، گفت: «بلا اوست و نعمت از اوست» (شرح شطحیات: ۴۷۱)
- ابوبکر واسطی: «شرک دیدن تقصیر است و عثرات نفس و ملامت کردن نفس را.» (همان، ۷۲۰)
- از او [واسطی] پرسیدند از ایمان، گفت: «چهل سال در گبرکی نباید گذاشت تا مرد با ایمان رسد.» (همان، ۷۴۲)
- همو: «اگر جان کافری آشکار شود، اهل علم او را سجده کنند، پندارند که حق است از غایت حسن و لطافت.» (تذکره‌الاولیاء، ج ۲: ۲۷۷)

- احمد غزالی در نیت نماز گفت: «کافر شدم و زنار بستم، الله اکبر»
(حسنات‌العارفین: ۳۱)

۴. ترک عبادات و ملزومات شرع

به عقیده مدافعان منظور از این سخنان مبارزه با شریعت مسخ شده ظاهری و توجه به اصالت معنی و باطن شریعت است. اما بعضی از فرقه‌های صوفیه نیز ظاهراً به مقام سعت، ترک عبادات در مراحلی از سلوک، اعتقاد داشته‌اند.

- ابوالحسن مزین: «هر که از مشاهده حق اعراض کند، حق او را به خدمت و طاعت خود مشغول گرداند» (شرح شطحیات: ۲۱۶)

- سهل تستری: «ذکر به زبان هذیانست و ذکر به دل وسوسه» (همان، ۲۰۸)

- حصری: «خواهیم در نماز بی‌نماز باشی و در روزه بی‌روزه. طاعت رسم است. حقیقت محو آن کند.» (همان، ۵۸۹)

- یکی از شبلی پرسید: «زهد و ورع چیست؟» گفت: «زهد بخل و ورع کفر» (همان، ۲۶۳)

۵. دفاع از ابلیس

- [حلاج] گوید: «جوانمردی منحصر است در احمد - علیه السلام - و در ابلیس، یعنی محمد مظهر جمال است و ابلیس مظهر جلال» (حسنات‌العارفین: ۲۲)

- [ابوالعباس قصاب] گفت: «ابلیس کشته‌شده خداوند است. جوانمردی نبود کشته‌شده خداوند را سنگ انداختن.» (تذکره‌الاولیاء، ج ۲: ۱۸۴)

- ابوالعباس قصاب: «اگر در قیامت حساب در دست من کند، بیند چه کنم؛ همه را در پیش کنم و ابلیس را مقام سازم ولیکن نکند.» (همان، ۶۴۴)

- احمد غزالی گفته: هر که تعلیم توحید از ابلیس نگرفت زندیق است، یعنی در یگانگی بار ملامت را مثل ابلیس باید برداشت و مردود خاص و عام گشت.»
(حسنات‌العارفین: ۳۲)

۶. گستاخی با خداوند

در خود متون صوفیه از آن به عنوان «سخن فراخ گفتن» و «انبساط» یاد شده، البته درجات این گستاخی در شطحیات، متفاوت است.

- [خرقانی] گفت: «یکبار حقتعالی را دیگر به خواب دیدم که گفت: یا الوالحسن خواهی تو را باشم؟ گفتم: «نه» گفت: «خواهی که مرا باشی؟» گفتم: «نه». گفت: «یا ابالحسن! خلق اولین و آخرین در اشتیاق این بسوختند تا من کسی را باشم. تو مرا این

گفتی؟ گفتم: بار خدایا با این اختیار که تو با من کردی از مکر تو ایمن کی توانم بود که تو به اختیار هیچ‌کس کار نکنی.» (تذکره‌الاولیاء، ج ۲: ۲۵۳)

- [خرقانی] یک بار میگفت: «الهی ملک الموت را به من مفرست که من جان به وی ندهم که نه از او ستده‌ام تا باز بدو دهم من جان از تو ستده و جز تو به کسی ندهم.» (همان، ۲۱۲)

- [خرقانی] گفت: بطش من سختتر از بطش اوست که او عالم و اهل عالم را گیرد و من دامن کبریایی او گیرم.» (همان، ۲۲۵)

- خرقانی: «روی به خدا باز کردم و گفتم: الهی خوشی به تو در بود، اشارت به بهشت کردی؟» (همان، ۲۲۶)

- [خرقانی] گفت: «خدای تعالی در غیب بر من بازگشاد که همه خلق را از گناه، عفو کنم، مگر کسی را که دعوی دوستی من کرده باشد. من نیز روی بدو باز کردم و گفتم: اگر از آن جانب عفو پدید نیست از این جانب هم پیشمانی پدید نیست. بکوش تا بکوشیم که بر آنچه گفته‌ایم پیشمان نیستیم.» (همان، ۲۲۶)

۷. بی‌حرمتی نسبت به نمادهای دینی و ارزشهای مذهبی

این گفتارها نیز به منظور تجرید از ظاهر شرع و گرایش به حقیقت‌دینند.

- نقل است که [ابوالقاسم نصرآبادی] یک روز در طواف، خلقی را دید که به کارهای دنیوی مشغول بودند و با یکدیگر سخن میگفتند. برفت پاره‌ای آتش و هیزم بی‌آورد. از وی پرسیدند: «چه خواهی کردن؟» گفت «میخواهم که کعبه را بسوزم تا خلق از کعبه فارغ آیند و به خدای پردازند.» (تذکره‌الاولیاء، ج ۲: ۳۱۲)

- از وی [ابایزید] می‌آید - رضی الله عنه - که گفت: یک بار به مکه شدم، خانه مفرد دیدم. گفتم: «حج مقبول نیست که من سنگها از این جنس بسیار دیده‌ام...» (کشف‌المحجوب: ۱۳۴)

- رابعه عدویه: «کعبه صنم خدا روی زمین است، در آن حلول نکرده ولی از آن هم غایب نیست.» (ماسینیون: ۲۸۴)

۸. در باب مرگ و قیامت

در این شطحیات بیشتر از بی‌باکی نسبت به مرگ و عذاب دوزخ و نیز وعده بخشش گناهان و بطور کلی رفع نگرانیها و ترس از قیامت و مرگ و عذاب سخن گفته میشود.

- [خرقانی] گفت: «الهی ملک الموت تو را بفرست تا جان من بستاند و من جان او بستانم تا جنازه هر دو به گورستان برند.» (تذکره‌الاولیاء، ج ۲: ۲۲۹)

- [خرقانی] گفت: «مردان خدای تعالی همیشه بودند و همیشه باشند.» (همان، ۲۳۱)

- [خرقانی] گفت: «زندگانی درون مرگ است، مشاهده درون مرگ است، پاکی درون مرگ است. فنا و بقاء درون مرگ است؛ و چون حق پدید آمد، جز از حق هیچ چیز بنماند» (همان، ۲۴۸)

- رابعه: «بار خدایا اگر مرا فردای قیامت به دوزخ فرستی، سری آشکار کنم که دوزخ از من به هزار ساله راه بگریزد.» (همان/۱: ۷۳)

- [از خرقانی] پرسیدند که: «تو را از مرگ خوف هست؟» گفت: «مرده را از خوف مرگ نبود و هر وعیدی که او این خلق را کرده است از دوزخ در آنچه من چشیدم ذره‌ای نبود و هر وعده که خلق را کرده است از راحت ذره‌ای نبود در آنچه من چشم میدارم.» (همان/۲، ۲۵۰ نیز نک به، ص ۲۵۱ شرح رفتن خرقانی به عالم دوزخ)

- شبلی: «اگر بر دل من دوزخ با همه آتش و سوختن بگذرد، و از تن من موئی بسوزد، مشرک باشم.» (شرح شطحیات: ۲۵۳)

- [خرقانی] گفت: «تا خداوند تعالی مرا از من پدید آورده، بهشت در طلب من است و دوزخ در خوف من، و اگر بهشت و دوزخ اینجا که من هستم گذر کنند هر دو با اهل خویش از من فانی شوند. چه امید و بیم من از خداوند من است و جز او کی است که از او امید و بیم بود؟» (تذکره‌الاولیاء، ج ۲، ۲۲۳)

۹. تحقیر اصطلاحات تصوف رسمی

این شطحیات اعتراضی است نسبت به تصوف ظاهری و بی‌محتوایی که از حال و معنی خالی است و تنها به عبارت و دعوی میپردازد. و گاه نیز گوینده میخواهد نارسایی این اصطلاحات را برای بیان حقایق غیبی گوشزد کند.

- یکی از شبلی پرسید که: «زهد و ورع چیست؟» گفت: «زهد بخل و ورع کفر» (شرح شطحیات: ۲۶۳)

- شبلی: «لحظه کفرست و خطرات شرک و اشارت مکر» (همان، ۲۷۱)

- شبلی: «مقامات جمله حجابست، تا نزدیکان را مکر و دوران را حجاب» (همان، ۲۷۱)

- یکی از شبلی پرسید که «تصوف چیست؟» گفت: «تصوف شرک است؛ زیرا که

جنایت قلب از رؤیت غیر است و غیر نیست.» (همان، ۲۷۸)

قسم دوم صورت و ساخت شطحیات صوفیه

۱- جملات پارادکسیکال: عده‌ای از محققان همچون استیس که ذکرش گذشت و نیز

هانری کرین اصطلاح پارادوکس یا پارادوکس‌های ملهم^۱ را به جای شطح پیشنهاد کرده‌اند این تعبیر آنها ناظر به این است که بسیاری از شطح‌های صوفیه ساختار پارادوکسیال دارند. این پارادوکسها به عقیده ما گاه بلاغی و گاه منطقی.

الف: پارادوکسهای بلاغی: یعنی یکی از طرفین تناقض مجازی است.

ابوالحسین نباتی: «جمله در بیابان تشنه باشید و من بر شطنیل تشنه‌ام» (شرح شطحیات: ۲۲۹)

رویم را پرسیدند که: «توبت چیست؟» گفت «توبت از توبت» (همان، ۱۸۹)

بایزید گفت: «بسا کسا که به ما نزدیک است و از ما دور و بسا کسا که دور است از ما و

به ما نزدیک!» (دفتر روشنایی: ۷۷)

ب. پارادوکسهای منطقی:

خرقانی: «همه آفریده‌ها در ابوالحسن جای گیرد و ابوالحسن را در خودش یک قدم جای

نیست» (تذکره‌الاولیاء، ج ۲، ۲۳۵)

[خرقانی] گفت: «درویش آن بود که در دلش اندیشه نبود، میگوید و گفتارش نبود،

میبیند و میشنود و دیدار و شنوائیش نبود. میخورد و مزه طعامش نبود، حرکت و سکون و

شادی و اندوهش نبود» (همان، ۲۴۰)

[خرقانی] گفت: «هر کسی ماهی در دریا گیرد، این جوانمردان بر خشک گیرند و

دیگران کشت بر خشک کنند، این طایفه بر دریا کنند» (همان، ۲۴۷)

۲- جملات مبهم یا دالهای تهی:

صوفیه این جملات گزیده و مبهم و رازآمیز را اشارات میدانند- در مقابل عبارات که

گزاره‌های علمی و مدرسی تصوفند- که مخاطبان آن محرمان و آشنایان طریقتند، این

نشانه‌ها بنحوی خود ارجاع و البته بسیار پیچیده به گفتمان و ترمینولوژی خاص صوفیه

بازمیگردند، البته ابهام‌گذاره‌های شطحیات دارای مراتب تشکیک است.

ابوالعباس قصاب: «همه اسیر وقتند و وقت اوست و همه اسیر خاطرند و خاطر اوست»

(تذکره‌الاولیاء، ج ۲: ۱۸۵)

شبللی: «لحظه حرمان است و خطر خذلان و اشارت هجران و کرامت غدر و خدای مانع

از خدای در نزدیکی خدای و این جمله مکر است و لایومن مکرالله الالقوم الخاسرون»

(همان، ۱۷۸)

همو: «هر که فانی شود از حق به حق به سبب قیام حق به حق، فانی شود از ربوبیت تا

عبودیت چه رسد» (همان، ۱۷۹)

۱ - نگاه کنید به مقدمه کرین بر شرح شطحیات روزبهان بقلی (با مشخصاتی که در مآخذ آمده، صص ۱۷ و ۱۸)

ابوالحسن خرقانی: «چون به جان نگرم، جانم درد کند و چون به دل نگرم، دلم درد کند. چون به وقت نگرم درد تو مکنی. الهی نعمت تو فانی است و نعمت من باقی و نعمت تو منم و نعمت من تویی» (همان، ۲۲۷)

۳- بیان سمبولیک یا رمزی: از آنجا که در شطح عارف میخواهد، معنا و شهودی غیرمادی و انتزاعی را با تصاویر عینی و ملموس بیان کند، کلام او خود به خود شکل سمبولیک و رمزی پیدا میکند.^۱ به لحاظ معنی شناسی در این عبارتها دالها به یک مدلول مشخص دلالت ندارد، و البته تفاوت آن با مورد بالا این است که دالها از شدت کثرت معنی، بی معنا نیستند و تا حدی به مخاطب عادی توجه دارند. در این عبارات خواننده براساس پیش فرضها، تداعیها و بافت کلام میتواند آنها را به معنای مختلف حمل کند و این عمل میتواند بارها تکرار شود و کلام همچنان در رمز بماند.

- بایزید بسطامی: «دوازده سال آهنگر نفس خویش بودم و پنج سال آینه خویش و یک سال در آن میان مینگریستم، آنگاه دیدم که آشکارا زناری بر بیان دارم پس دوازده سال در بریدن آن زنار صرف کردم. پس در نگریستم و زناری در شکم خویش دیدم و پنج سال در کار بریدن آن بودم. می اندیشیدم که چگونه آن را باید برید؟ پس مرا کشف شد و در مردم نگریستم همه را مردگان یافتم و چهار تکبیر بر همگان زدم.» (دفتر روشنائی: ۹۰)

- ابوالحسن خرقانی: «چون ذکر خدا کنی میغی سپید بر آید و عشق ببارد.» (تذکره الاولیاء، ج ۲، ۲۳۹)

- همو: «بر هر چیز کتابت بود مگر بر آب و اگر گذرکنی بر دریا از خون خویش بر آب کتابت کن تا آن کز پی تو درآید، داند که عاشقان زمستان، سوختگان رفته اند.» (پیشین، ۲۳۹)

- همو: «در غیب دریایی است که ایمان خلایق همچو کاهی است بر سر دریا، باد همی آید و موج همی زند، از این کنار تا بدان کنار، و گاه گاه از آن کنار با این کنار، گاه بر سر دریا» (همان، ۲۳۹)

۴- ساختار روایی: این ساختار شامل معراج نامه‌ها و شرح رؤیاهایی است که عارف در ضمن آن از دیدار با خداوند و جهان غیب و مشاهدات عجیب و غریب خود سخن میگوید یا روایتی که جنبه‌های تمثیلی دارند و مفاهیم انتزاعی عرفانی را باز نمایی میکند. چیزی نزدیک به آنچه غربیان تمثیل ایده (Allegory of ideas) مینامند.

بایزید گفت: «به درگاه عزت شدم هیچ زحمت نبود. اهل دنیا به دنیا مشغول بودند،

۱- برای تفصیل این بحث نک. سمبولیسم، چارلز جودیک، ترجمه مهدی سحابی، صص مختلف

محبوب و اهل آخرت به آخرت و مدعیان به دعوی ارباب طریقت و تصوف قومی باکل و شرب و گریه و قومی به سماع و رقص، و آنها که مقدمان راه بودند و پیشروان سپاه بودند در بادیه حیرت گم شده بودند.» (تذکره‌الاولیاء، ج ۱: ۱)

بایزید گفت: «مدتی گردخانه طواف می‌کردم، چون به حق رسیدم خانه را دیدم که گرد من طواف می‌کرد.» (همان، ۱۶۱)

بایزید: «مرا به خویش به جایگاهی برد که همه خلق را از میان دو انگشت من به من نشان داد.» (دفتر روشنائی: ۹۶)

در این جا از ذکر برخی شطح‌های روایی چون معراجیه‌های بایزید و سفر خرقانی به دوزخ بعلت طولانی بودن چشم پوشیدیم.

ساختهای معنایی

۱- شطحیات انال‌الحقی: (جملاتی که فاعل آنها خداوند است). در این ساختارها اگر به جای ضمیر، خدا را قرار دهیم عبارت صحیح و معقول است، اما اگر مرجع ضمیر انسان فرض شود کلام شطح است. عبدالرحمن بدوی یکی از عناصر شطح را سخن گفتن با صیغه متکلم [به جای خداوند] میدانند و معتقد است، شطح واقعی فقط جملاتی است که چنین ساختاری داشته باشد^۱

-ابوالعباس قصاب: «هرگز کسی مرا ندیده است و هر که مرا ببیند از من صفت خویش نبیند» (تذکره‌الاولیاء، ج ۲: ۱۸۶)

بایزید بسطامی: «مثل من در آسمان و زمین نبینی» (شرح شطحیات: ۱۳۴)

بایزید بسطامی: «مثل من نبیند، مثل من بحر بیکرانه است، که اول و آخر ندارد» (همان، ص ۱۴۲)

ابوالحسن خرقانی: «خلق مرا نتوانند نکوهید و ستودن، که به هر زبان از من عبارت کنند، من برخلاف آنم» (تذکره‌الاولیاء، ج ۲: ۶۷۴)

۲- ساخت‌شکنی در باورهای مذهبی و تصوف رسمی، نقیضه‌گویی: در این شطحیات، عارف در نظام دوگانه خیر و شر ارزشها، شکست ایجاد میکند، بعضی ارزشها و نهادهای مقدس را تخریب میکند و بعضی مفاهیم و نمادهای منفور را تقدیس میکند و بدین ترتیب نوعی ساخت‌شکنی معنایی بوجود می‌آورد.

ابوالحسن نوری آواز مؤذن بشنید، گفت: «سم الموت» آواز سگ شنید، گفت: «لبیک و سعیدک» (شرح شطحیات: ۱۶۸)

۱- نک. به بدوی، عبدالرحمن، «شطحات الصوفیه»، ص ۴

احمد غزالی در نیت نماز گفت: «کافر شدم و زَنار بستم، الله اکبر» (حسنات العارفين: ۳۱) یکی از شبلی پرسید که «تصوف چیست؟» گفت: «تصوف شرک است، زیرا که ضابط قلب از رؤیت غیر است، و غیر نیست.» (شرح شطحیات، همان، ۲۷۸)

رویم را پرسیدند که توبت چیست؟ گفت: «توبت از توبت.» (شرح شطحیات، همان، ۱۸۹)

۳- اغراق: در این نوع جملات که استعمال ضمیر متکلم در آنها زیاد است گوینده چیزهایی را به خود نسبت میدهد که به قیاس عقل کذب به نظر میرسد.

ابوالحسن خرقانی: «زبان من به توحید گشاده شد. آسمانها و زمینها را دیدم گرد بر گرد من طواف میکردند و خلق از آن غافل» (تذکره الاولیاء، ج ۲: ۲۲۲)

ابوالحسن خرقانی: «چون حق تعالی با من لطف در آمد، ملائکه را غیرت آمد، بر ایشان بپوشید و مرا نیست گردانید از آفریده و از خود با خود میکرد. اگر نه آن بودی که او بر چنین حکمت است و الا کرام الکاتبین مرا ندیدی» (همان، ۲۱۶)

[خرقانی] گفت: «عرش خدا بر پشت ما ایستاده بود. ای جوانمردان نیرو کنید و مرد آسا باشید که بارگران است.» (همان، ۲۱۳)

۴- گفتگو با خدا: در این مکالمات که این نوعاً منحصر به شطحیات صوفیه است، صوفی و خداوند، دو طرفه در تجربه‌ای زنده با هم سخن میگویند. این گفتگوها معمولاً حال و هوایی صمیمانه و گاه گستاخانه دارند و خداوند در مرتبه‌ای مساوی با صوفی قرار میگیرد. محل این گفتگوها نیز معمولاً در عالم غیب (در رؤیای صوفی) است:

بایزید گفت: «مرا گفت در غیب که ای بایزید! تو مثل منی، ای مثل من! من بترسیدم. گفتم: تو مثل تویی، تو را مثل نیست. گفت: ای بایزید! بگوی بخود تا باشد. به تو گویم تا باشد، بعد از آن گفتم که: زمین باش! زمینی منبسط دیدم. گفتم آسمان ناگاه آسمانی ساقف دیدم...» (شرح شطحیات، ۱۴۴-۱۴۵)

- حلاج: «جمله حجاب ببریدم، تا جز حجاب عظمت نماند. آنکه [خداوند] گفت که روح را بدل کن. گفت: نمیکنم مرا رد کرد به خلق، و مرا بدیشان فرستاد» (شرح شطحیات، ۴۱۱)

نقل است که شبلی [ابوالحسن خرقانی] نماز همی کرد، آوازی شنود که: «هان بوالحسنوا! خواهی که آنچه را از تو میدانم با خلق گویم تا سنگسارت کنند؟ شیخ گفت: ای بار خدای، خواهی تا آنچه از رحمت تو میدانم و از کرم تو می‌بینم با خلق بگویم تا دیگر هیچکس سجودت نکند» آواز آمد: «نه از تو نه از من» (تذکره الاولیاء، ج ۲: ۲۱۱)

۵- سؤال و جواب: در این ساختار که به لحاظ بلاغی شبیه سؤال و جواب ادبی است

که در بدیع مطرح میشود. عارف در مقابل سؤالی که از او میشود پاسخی بدیع با نکته‌ای نغز میگوید که معمولاً غیر منتظره است. اصولاً این جملات مقدمه‌ایست برای اینکه صوفی عبارات شطحی را بگوید.

مردی در سرای بایزید را کوفت. پرسید: «که را میجویی؟» گفت: «بایزید را میجویم» گفت: «برو. وای بر تو! جز خدای در این خانه کس نیست.» (دفتر روشنایی: ۷۶)

[بایزید] گفت: «مردی در راه پیشم آمد، گفت: «کجا میروی» گفتم: «به حج». گفت: «چه داری؟» گفتم: «دویست درم» گفت: «بیا به من ده که صاحب عیالم و هفت بارگرد من در گرد که حج تو اینست.» (تذکره‌الاولیاء، ج ۱: ۱۳۹)

وقتی [ابوالحسن خرقانی] به شخصی گفت: «کجا میروی؟» گفت: «به حجاز» گفت: «آنجا چه میکنی؟» گفت: «خدای را طلب میکنم» گفت: «خدای خراسان کجاست که به حجاز باید شد.» (تذکره‌الاولیاء، ج ۲: ۲۴۲)

تصویر در شطح

علاوه بر ویژگیهایی که به لحاظ زبان و ساختار برای شطحیات ذکر شد، شطحیات صوفیه از منظر خیالپردازی و تاریخ تخیل در ادب فارسی جایگاه ویژه‌ای دارند. شطحیات صوفیه در بن مایه از مشاهده خداوند یا تجلیات او و بطور کلی عوالم فراواقع نشأت میگیرند، بنابراین باید تصویر در آنها نقش مهمی داشته باشد. نمونه عالی ثبت تصاویر تجربی سورئالیستی و رمزآلود عجیب در ادبیات فارسی را بیگمان تنها در شطحیات میتوان جست. ساخت این تصاویر شامل انواع گوناگونی از تشبیه و استعاره و نماد است.

تشبیه: «من [خرقانی] بنده‌ام که هفت آسمان و زمین اندیشه من است. هر چه گویم ثناء او بود. مرا زیر و زبر نیست. پیش و پس نیست. راست و چپ نیست» (تذکره‌الاولیاء، ج ۲: ۲۱۶)

- «صوفی روزی است که به آفتابش حاجت نیست و شبی است به ماه و ستاره‌اش حاجت نیست.» (همان، ۲۴۰ همو)

- **استعاره مکنیه:** «زبان من به توحید گشاده شد. آسمانها و زمینها دیدم که گرد بر گرد من طواف کردند و خلق از آن غافل» (همان، ۲۲۲ همو)

گفت: «چون ذکر خدا کنی میغی سپید بر آید و عشق ببارد» (همان، ۲۳۹ همو)

نماد: منظور از نماد همان سمبول (Symbol) است؛ یعنی تصاویری که بر خلاف استعاره که تنها یک مدلول دارد، میتوانند مدلولهای فراوانی داشته باشند.

گفت: «وطاء من بزرگ است از او بازنگردم تا از آدم تا محمد در تحت وطای من نیارد» (تذکره‌الاولیاء، ج ۲، ۱۸۶)

بایزید گوید: مثل من نبیند، مثل من بحر بی کرانه است که اول و آخر ندارد» (شرح شطحیات، ۱۴۲)

[بایزید] گفت: حق مرا به جایی رسانید که خلاق به جملگی در میان دو انگشت خود بدیدم. (همان، ۱۴۲)

تصاویر سورئالیستی: مراد از این تصاویر، ایماژهای غیرواقعی و وهم‌گونه ایست که در ناخودآگاه گوینده یا نویسنده میگذرد. از عناصر تصاویر سورئالیستی میتوان به تناقض، شگفت‌آوری، خلاف عادت بودن و تداعی آزاد اشاره کرد.^۱

[خرقانی] گفت: «مرا چون پاره خاک جمع کردند، پس بادی به انبوه درآمد و هفت آسمان و زمین را از من پر کرده و خود ناپدید.» (تذکره‌الاولیاء، ج ۲: ۲۱۲)

[خرقانی] گفت: «به خواب دیدم که من و بایزید و اویس قرنی در یک کفن بودیمی» (همان، ۲۲۵)

[خرقانی] گفت: «کله سرم عرش است و پای‌ها تحت الثری و هر دو دست مشرق و مغرب (همان، ۲۲۲)

- بزرگی به خوابش [حلاج] دید، ایستاده، جامی در دست و سر بر تن نه. [گفت: این چیست؟] گفت: «او، جام به دست سربریدگان می‌دهد» (همان، ۱۴۵)

نتیجه:

اهم موضوعات شطحیات صوفیه عبارتند از دعاوی مختلف مانند دعوی الهیت، برتری از رسولان و ملائکه و دیگر بندگان، طعن در عبادات ظاهری و خالی از حال و معنی و ظاهرگرایی در دین و تصوف، توتم پرستی، گستاخی و مکالمه بسیار صمیمی با خداوند و دفاع از ابلیس. شطحیات به لحاظ ساختهای زبانی و معنایی نیز قابل دسته‌بندی به انواع متنوعی هستند که به نسبت موضوعات خلاف‌آمد آنها، ساختارهایی ویژه و نزدیک به زبان ادبی مانند پارادوکس، ابهام و ساخت روایی دارند. یکی از ساختهای پر بسامد شطحیات، انواع عبارات تصویری است که زیبایی تخیل ادبیات صوفیانه را به نمایش میگذارد. شطحیات در زمره نثر صوفیانه جای میگیرد، اما چنان که دیدیم در شطحیات کلام دیگر چندان جنبه ارجاعی ندارد و به سمت و سوی شعر میرود، از سویی شطحیات را نمیتوان شعر دانست، زیرا نه گویندگان آن شاعر بودند و ادعای شاعری داشتند و نه منشاء آن به تخیل صرف، عاطفه و احساس تنها باز میگردد. زبان شطحیات سراسر نمادین است و پای

۱- برای تفضیل این بحث، ر.ک. مقاله «ویژگیهای تصویر سورئالیستی» دکتر محمود فتوحی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره اول، سال سی و نهم، بهار ۱۳۸۵.

در اسطوره‌های بشر دارد، اما چنان جدید است که گویندگانش را گاه بالای چوبه دار میفرستد و در شهرها و بیابانها آواره میکند. باطن آن، چنانکه میگویند سراسر عشق و عبودیت است، اما دعایش با کفریات نهلیسته‌های معاصر پهلو میزند. و با همه اینها کلمه است. در سطح این قدرت کلمات است که انسان را با خود به آنسوی دیده و شنیده‌ها، فراسوی کفر و ایمان و فراسوی دوگانگیها میبرد، آنجا که از صحرایش عشق می بارد، از میغی سپید...

فهرست منابع :

۱. ابن منظور، جمال الدین محمد مکرم لسان العرب: دارالکتب العربیه، بیروت. بی تا
۲. ارنست، کارل ۱۳۸، روزبهان بقلی: عرفان و شطح اولیاء در تصوف اسلامی، ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران: نشر مرکز
۳. استیس، و. ت. ۱۳۶۷ عرفان و فلسفه، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، تهران، سروش.
۴. انیس، الدكتور ابراهیم ۱۳۷۴: معجم الوسیط، افسست دفتر نشر فرهنگ اسلامی
۵. بدوی، الدكتور عبدالرحمن ۱۹۷۸: شطحات الصوفیه، جزؤ الاول، ابوزید بسطامی، کویت: وکالت المطبوعات
۶. شرح شطحیات، روزبهان ۱۳۶۰، شرح شطحیات، تصحیح هانری کرین، تهران: انجمن ایرانشناسی فرانسه در تهران
۷. جوکار، منوچهر، ۱۳۸۴، "ملاحظات دربارۀ شطح و معانی آن"، مجله مطالعات عرفانی دانشگاه کاشان
۸. چدویک، چارلز ۱۳۷۵: سمبولیسم، ترجمه مهدی سجایی، تهران: نشر مرکز
۹. جرجانی ۱۹۰۵، التعریفات، حقه ابراهیم البیاری، بیروت: دارالکتب العربی
۱۰. خرمشاهی، بهاء الدین ۱۳۷۸، حافظنامه، تهران: علمی فرهنگی
۱۱. زبیدی، سید محمد مرتضی، تاج العروس، بیروت: دارالصادر، بی تا
۱۲. سهلگی، محمدبن علی ۱۳۸۴: دفتر روشنائی، از میراث عرفانی با یزید بسطامی، تصحیح و ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
۱۳. شرح شطحیات، روزبهان بقلی شیرازی، به تصحیح و مقدمه فرانسه از هانری کرین، تهران: انجمن ایرانشناسی فرانسه در تهران، ۱۳۶۰
۱۴. عابدی، محمود ۱۳۸۳: کشف المحجوب، علی بین عثمان هجویری، به تصحیح، تهران: سروش.
۱۵. عطار نیشابوری، فریدالدین ۱۳۷۰، تذکره الاولیاء، تصحیح رنولد الن نیکسون، ۲ جلد، چاپ سوم، افسست دنیای کتاب.
۱۶. فتوحی، محمود ۱۳۸۵: ویژگی تصویر سورئالیستی، دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد، سال ۳۹، شماره اول.
۱۷. ماسینیون، لویی ۱۳۸۹، مصائب حلاج، ترجمه سید ضیاء الدین دهشیری، بنیاد علوم انسانی
۱۸. میرصادقی، میمنت ۱۳۷۳: واژه نامه هنر شاعری، تهران: کتاب مهناز.
۱۹. نیکلسون، رنولد الن ۱۹۱۴، اللع فی التصوف، ابی نصر عبدالله بن علی السراج طوسی، مطبعه بریل فی مدینه لیدن.
۲۰. هجویری، علی بن عثمان (۱۳۸۳). کشف المحجوب، تصحیح دکتر محمود عابدی، تهران: سروش